

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

محقق خوئی 7 در ادامه‌ی اشکال بر استادشان می‌فرماید اینکه داعی در سلسله‌ی علل اراده باشد، لابد مراد از اراده همان اراده‌ی تشریعی است. لکن اینکه اسم این جعل، حکم، تشریع و انشاء را اراده بگذاریم از اساس صحیح نیست. اراده همیشه تکوینی است و چیزی به نام اراده‌ی تشریعی وجود ندارد، مگر اینکه مراد از آن همان امر مولا باشد که در این صورت اراده‌ی تشریعی در این مقام واحد خواهد بود؛ زیرا غرض واحد است. ما در جواب از محقق نائینی 7 از راه دیگری وارد می‌شویم. اگر بگویید میان اراده‌ی مولا و اراده‌ی عبد ملازمه برقرار است و لذا آنچه داعی برای اراده عبد شده است نمی‌تواند در متعلق اخذ شود، می‌گوییم وجود حقیقی داعی در عبد موجود است و لکن آنچه در متعلق امر مولا اخذ شده است وجود تصویری داعی می‌باشد. اما در ناحیه‌ی عبد نیز آنچه منشأ اراده او شده است دواعی نیست و این مسئله مسلم نمی‌باشد. آنچه دخیل در اراده‌ی عبد است و جزء علت اخیر آن می‌باشد همان امر مولاست. بحث بعدی این است که هنگام شک در تعبدیت و توصلیت مأمور به، آیا مقتضای اصل لفظی عبارت از اصاله التوصلیه است یا اصاله التعبدیه؟ شیخ انصاری 7 از کسانی است که قائل به استحاله‌ی اخذ قصد امر در متعلق تکلیف است و لکن در هنگام شک می‌توانیم به اصاله التوصلیه تمسک کنیم. محقق نائینی 7 در اشکال بر ایشان می‌فرماید تمسک به اصاله الأطلاق در صورتی صحیح است که نسبت میان اطلاق و تقیید را تضاد بدانیم لکن نسبت میان اطلاق و تقیید، از قسم ملکه و عدم می‌باشد.

قول شیخ انصاری در اثبات توصلیت از طریق اصل لفظی

کسانی که قائل به اصل لفظی در مقام هستند در مواردی که قیدی دالّ بر تعبدیت در خطاب نباشد به اصاله الإطلاق تمسک می‌کنند و توصلیت ثابت خواهد شد. شیخ انصاری 7 از این جمله است که قائل است اگر امری صادر شد ظهور در توصلیت دارد مگر اینکه قرینه‌ای بر تعبدیت دلالت کند. محقق نائینی 7 از این کلام متعجب است؛ زیرا با اینکه شیخ انصاری 7 قبول دارد که اخذ قید در متعلق محال است و لکن هنگام فقدان قید تمسک به اطلاق کرده است و حال آنکه رابطه‌ی میان اطلاق و تقیید از قسم ضدّان لا ثالث لهما نیست، بلکه این دو ملکه و عدم هستند و اطلاق در جایی ثابت خواهد شد که شأنیت تقیید وجود داشته باشد. شیخ انصاری 7 می‌فرماید:

[إذا شك في واجب أنه تعبدی أو توصلي فما الذي يقتضيه ظاهر الأمر؟]

و إذا شك في واجب من الواجبات أنه من الأوّل أو من الثاني، فهل ظاهر الأمر قاض بأيّهما؟ ذهب جماعة من أصحابنا - و منهم بعض الأفاضل [1] - إلى أن ظاهر الأمر قاض بالتعبدية. و يظهر من جماعة أخرى أن الأمر ظاهر في التوصلية [2]. و لعلّه الأقرب. [3]

مرحوم شیخ 7 قائل به توصلیت است و می‌گوید أقرب همین است، و لکن کمی بعد تصریح می‌کند که اگر تقیید استحاله داشته باشد نمی‌توان به اطلاق تمسک کرد. ایشان می‌فرماید:

و احتج بعض موافقینا[4] على التوصلية: بأن إطلاق الأمر قاض بالتوصلية، إذ الشك إنما هو في تقييد الأمر، و الإطلاق يدفعه. نعم، لو كان الدليل الدالّ على الوجوب إجماعاً أو نحوه من الأدلة اللبّية لا وجه للاستناد إلى الإطلاق، فيكون الأمر راجعاً إلى الخلاف المقرّر في محلّه من الشكّ في الشرطيّة و الجزئية[5]، فإن قلنا بالاشتغال لا بدّ من القول بالتعبدية و إلا فلا.

و هو أيضاً ليس في محلّه؛ إذ الاستناد إلى إطلاق الأمر في دفع مثل هذا التقييد فاسد، إذ القيد ممّا لا يتحقّق إلّا بعد الأمر.

توضيحه: أنّ الإطلاق إنّما ينهض دليلاً فيما إذا كان القيد ممّا يصحّ أن يكون قيداً له، كما إذا قيل: «أكرم إنساناً» أو «أعتق رقبة» فإنّه يصحّ أن يكون المطلق في المثالين مقيداً بالإيمان و الكفر و السواد و البياض و نحوها من أنواع القيود التي لا مدخل للأمر فيها. و أمّا إذا كان القيد من القيود التي لا تتحقّق إلّا بعد اعتبار الأمر في المطلق فلا يصحّ الاستناد إلى إطلاق اللفظ في دفع الشكّ في مثل التقييد المذكور، و ما نحن بصده من قبيل الثاني.[6]

مرحوم شيخ 7 می فرماید بعضی از موافقین ما که اصل را توصّلت می دانند تمسّک به اصالة الاطلاق کرده اند و گفته اند که اطلاق اقتضاء توصّلت دارد. ایشان سپس در ردّ این قول می گوید اطلاق در اینجا محال است چون قيد محال است. بنابراین مرحوم شيخ 7 قائل به توصّلت است، اما نه از راه اصالة الاطلاق. بعد از این است که ایشان می گوید:

فالحقّ الحقیق بالتصديق هو: أنّ ظاهر الأمر يقتضي التوصلية، إذ ليس المستفاد من الأمر إلّا تعلّق الطلب – الذي هو مدلول الهيئة للفعل – على ما هو مدلول المادّة، و بعد إيجاد المكلف نفس الفعل في الخارج لا مناص من سقوط الطلب، لامتناع طلب الحاصل. و ذلك في الأدلة اللفظية ظاهر.[7]

آنچه از امر استفاده می شود این است که طلب که مدلول هیئت است به فعل که مدلول ماده می باشد تعلق گرفته است. بنابراین صیغه امر دلالت بر تعلق طلب به فعل دارد تا فعل در عالم خارج محقق شود. وقتی مکلف فعل را در عالم خارج محقق کرد، مسلماً طلب ساقط خواهد شد؛ چون تحصیل حاصل ممتنع است. بنابراین بیان، مرحوم شيخ 7 به اطلاق ماده تمسک کرده است و نه اطلاق هیئت. اینکه تقييد محال است یعنی تمسک به اطلاق هیئت محال است و هیئت نه مطلق است و نه مقید و هر دو در حقّ هیئت محال اند. اما ایشان توصّلت را از اطلاق ماده استفاده کرده است. پس از ناحیه هیئت نمی توان قیدی آورد، لذا اطلاق هم مستحیل است، و لکن اطلاق ماده در جای خود باقی است.

نقد مرحوم آخوند بر مرحوم شيخ

مرحوم آخوند 7 تعریضی به شيخ انصاری 7 وارد می کند و می فرماید اگر تقييد محال است دیگر مجالی برای فرمایش مرحوم شيخ 7 وجود ندارد. ایشان می فرماید:

فانقدح بذلك أنّه لا وجه لاستظهار التوصلية من إطلاق الصيغة بمادّتها، و لا لاستظهار عدم اعتبار مثل الوجه ممّا هو ناشئ من قبل الأمر من إطلاق المادّة في العبادة لو شكّ في اعتباره فيها.[8]

بنابراین مرحوم آخوند 7 در نقد مرحوم شيخ 7 می فرماید هیچ وجهی برای استظهار توصّلت به واسطه اطلاق صیغه امر و مادهی آن وجود ندارد.

نقد محقق نائینی بر مرحوم شيخ

محقق نائینی 7 از مرحوم شيخ 7 متعجب است که ایشان با اینکه قائل به استحالهی اطلاق به خاطر استحالهی تقييد شده است و لکن مقتضای اصل لفظی را توصّلت می داند. محقق نائینی 7 می فرماید:

و العجب من الشیخ قده، فأنه مع تسلیمه كون امتناع التّقييد یوجب امتناع الإطلاق، و لكن مع ذلك یقول فی المقام: انّ ظاهر الأمر یقتضی التّوصلیّة، و لم یظهر لنا المراد من الظّهور، إذ لا نعقل للظّهور معنی سوى الإطلاق، و المفروض أنّه هو بنفسه قد أنكر الإطلاق، فراجع عبارة التّقرير فی هذا المقام، فأنّها ربّما لا تخلو عن توهم التّناقض.[9]

گویا محقق نائینی 7 می‌خواهد بگوید تقييد هم در جانب هیئت محال است و هم در جانب ماده.

اشكال بر محقق نائینی

لكن به نظر ما درست است که آنچه مطلوب است همان ماده می‌باشد ولی امر با هیئت آمده است و به این اعتبار است که اخذ قید با محاذیر مختلف مثل داعویة الشیء لداعویة نفسه مواجه است. اگر ماده مقید شود، دیگر محذور داعویت پیش نخواهد آمد. همانطور که مرحوم آخوند 7 هم در چند جای کفایه فرموده است، گرچه قید به متعلق برمی‌گردد ولی به اعتبار هیئت است. لذا ایشان معتقد است فرقی نمی‌کند که قید را به هیئت برگردانیم یا به ماده، در هر صورت با محذور استحاله مواجه‌ایم. مرحوم شیخ 7 برخلاف ایشان معتقد است استحاله در صورتی خواهد بود که قید را به هیئت برگردانیم و الا اگر قید ماده باشد، ادله‌ای که برای استحاله ذکر شده است در آن جریان نخواهد داشت و لذا برای تمسک به اطلاق هم با محذوری مواجه نخواهیم بود. در عبارتی که از مرحوم آخوند 7 نقل کرده‌ایم روشن است که می‌خواهد تعریضی بر مرحوم شیخ 7 وارد کند.

رابطه‌ی اطلاق و تقييد از منظر محقق نائینی

محقق نائینی 7 در مقابل دو ادّعا را مطرح می‌کند. اولاً تقابل میان اطلاق و تقييد از قسم تقابل عدم و ملکه است و لذا مدّعی دوم این است که «إذا استحال التقييد استحال الإطلاق». ایشان باید این دو ادّعا را اثبات کند. اما راجع به ادّعی اول، ایشان می‌گوید:

الأمر الثالث: و هو أنّه لا أصل في المسألة يعيّن أحد طرفيها،

فلا أصالة التوصلية تجري في المقام و لا أصالة التعديّة فيما لم يحرز توصليّته و تعديّته. أمّا جریان أصالة التّوصليّة، فلا نعقل لها معنی سوى دعوى: انّ إطلاق الأمر یقتضی التّوصليّة، و حيث قد عرفت امتناع التّقييد فلا معنی لدعوى إطلاق الأمر، فانّ امتناع التّقييد یستلزم امتناع الإطلاق، بناء على ما هو الحق: من انّ التّقابل بين الإطلاق و التّقييد تقابل عدم و الملکه، كما هو طريقة سلطان المحقّقين و من تأخّر عنه.

و عليه یبتنی عدم استلزام التّقييد للمجازيّة. و السرّ في ذلك: هو انّ الإطلاق أنّما یستفاد ح من مقدّمات الحکمة، و ليس نفس اللفظ متکفلاً له، كما هو مقالة من یقول: بأنّ التّقابل بينهما تقابل التّضادّ، و عليه یبتنی كون التّقييد مجازاً. و من مقدّمات الحکمة عدم بیان القید مع أنّه كان بصدد البیان، و من المعلوم: انّ هذه المقدّمة أنّما تصحّ فيما إذا أمکن بیان القید حتّى یستکشف من عدم بیانه عدم اعتباره، لا فيما إذا لم یمكن كما فیما نحن فيه، فانّ عدم بیان ذلك أنّما یكون لعدم إمكانه لا لعدم اعتباره كما هو واضح. بل لو قلنا: انّ التّقابل بين الإطلاق و التّقييد هو التّضادّ – كما هو مسلک من تقدّم على سلطان المحقّقين – كان الأمر كذلك، فانّ الإطلاق یكون ح عبارة عن الإرسال و التّساوي في الخصوصیّات، و هذا أنّما یكون إذا أمکن التّقييد بخصوصیّة خاصّة، و إلّا فلا یمكن الإرسال كما هو واضح.

و بالجملة: بعد امتناع التّقييد بقصد الأمر و غیر ذلك من الدّواعي لا یمكن القول بأصالة التّوصليّة اعتماداً على الإطلاق، إذ لا إطلاق فی البین یمكن التّمسك به.[10]

در باب اطلاق دو مطلب وجود دارد. یک مطلب این است که اطلاق نیاز به مقدمات حکمت دارد و یکی از این مقدمات این است که مولا قرینه‌ای بر قید نیاورد. این مقدمه در کجا معنا دارد؟ روشن است که این قرینه در جایی معنا دارد که امکان قید وجود داشته باشد و الا در جایی که امکان تقييد نباشد این مقدمه نیز موضوعاً منتفی است و اگر این مقدمه نباشد، مجالی برای

اطلاق نخواهد بود؛ چرا که اطلاق در جایی است که مولا در مقام بیان باشد و اگر قیدی در غرض او دخالت داشت، بتواند آن را در متعلق اخذ کند. اما در جایی که امکان تقييد نیست مقدمات حکمت تمام نیست و در جایی که مقدمات حکمت تمام نباشد تمسک به اطلاق صحيح نیست. در کتاب «أجود التقريرات» وجه عدم تمسک به اطلاق به این صورت بیان شده است که:

فان الإطلاق كما سيجيء في محله إن شاء الله تعالى و ان كان عدميا إلا انه موقوف على ورود الحكم على المقسم و تمامية مقدمات الحکمة فالتقابل بينهما لا محالة يكون تقابل العدم و الملكة فإذا فرضنا في مورد عدم ورود الحكم على المقسم فلا معنى للتمسك بالإطلاق قطعاً و ما نحن فيه من هذا القبيل فان انقسام المتعلق بما إذا أتى به بقصد الأمر و عدمه يتوقف على ورود الأمر فانه كما عرفت من الانقسامات الثانوية فليس قبل تعلق الأمر و في مرتبة سابقة عليه مقسم أصلاً فالحكم لم يرد على المقسم بل صحة التقسيم نشأت من قبل الحكم فلا معنى للتمسك بالإطلاق فكل مورد لم يكن قابلاً للتقييد يمتنع الإطلاق فيه أيضاً. [11]

اطلاق در جایی درست است که به عنوان مقسم بر افراد صدق کند، مثل اینکه در «أعتق رقية»، رقیه مقسم برای مؤمنه و کافره است و هم مؤمنه رقیه است و هم کافره. اما اگر چیزی نتواند مقسم باشد، معنا ندارد که بگوئیم عنوان اطلاق بر او صدق می‌کند. بنابراین از شرایط اطلاق این است که عنوان مقسم برای افرادش بر او صدق کند. اما در ما نحن فيه، اگر بگوئیم صلاة نسبت به قصد امر مطلق است یعنی یک فرد آن، صلاة مع قصد امر است و فرد دیگر، صلاة بدون قصد امر و حال آنکه این تقسیم باطل است؛ زیرا قصد امر از انقسامات ثانویه است. می‌توان گفت «صلّ سواء كان مع السورة أو بدونها»؛ زیرا سوره از انقسامات اولیه است، اما نمی‌توانیم بگوئیم «صلّ سواء كان مع قصد الأمر أو من دون قصد الأمر»؛ چون تا امر صادر نشود این تقسیم معنا ندارد. تقسیمات ثانویه تقسیماتی هستند که متفرع بر امر می‌باشند، یعنی اول باید امر صادر شود تا آن تقسیم معنا پیدا کند و قبل از امر چنین تقسیمی باطل است. از این رو در ما نحن فيه، مقسم در میان اقسام وجود ندارد و لذا اطلاق از این جهت با اشکال مواجه خواهد شد.

محقق نائینی 7 می‌فرماید بنا بر همین مبنا است که سلطان العلماء 7 می‌گوید تقييد موجب مجازیت نیست. آنهایی که قائلند تقابل میان اطلاق و تقييد از قسم تقابل تضاد است به این جهت است که مورد و محل اطلاق را خود لفظ قرار داده‌اند و لذا تقييد را موجب مجازیت دانسته‌اند. اطلاق بنا بر مسلک متقدمین بر سلطان المحققین 7 به معنای ارسال و تساوی در خصوصیات است. آنها می‌گویند اطلاق یعنی مولا همه‌ی خصوصیات را در نظر می‌گیرد و این حکم را در همه‌ی آنها ساری می‌داند و این همان اصطلاح جمع القيود در لسان اصولیان است. این مطلب در فرضی است که تصور آن قید و تقييد به آن قید ممکن باشد، اما اگر تقييد محال بود، ارسال هم ممکن نیست. بنابراین، اطلاق را بنا بر هر مبنایی که تصور کنید، چه بنا بر مبنای سلطان العلماء 7 که از آن به رفض القيود تعبیر می‌کنند و چه بنا بر مبنای قبل از ایشان که به جمع القيود تعبیر کرده‌اند، در نهایت باید امکان تقييد به قید ممکن باشد، اما اگر تقييد ممکن نبود، دیگر کاشفیتی در بین نخواهد بود و نمی‌توان گفت که قید در غرض مولا دخیل نیست.

البته محقق نائینی 7 در «أجود التقريرات» می‌فرماید بنا بر قول به تضاد اطلاق و تقييد، اگر قید نباشد، نوبت به اطلاق می‌رسد. لذا در رابطه با تقابل اطلاق و تقييد به نحو ملکه و عدم، دو بیان از محقق نائینی 7 نقل شده است. محقق اصفهانی 7 این کلام محقق نائینی 7 را مورد مناقشه قرار می‌دهند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. کفاية الأصول. 3 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.
- انصاری، مرتضی. مطارح الأنظار. ابوالقاسم بن محمد علی کلانتری نوری. 2 ج. قم: مجمع الفكر الإسلامي، 1383.

- — —. فوائد الأصول. محمد على كاظمى خراسانى. 4 ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376.
- نائينى، محمدحسين. أجود التقريرات. ابوالقاسم خويى. 2 ج. قم: مطبعة العرفان، 1352.

پاورقى

- [1]. مثل العلامة في مبادئ الوصول: ١١٤، و كاشف الغطاء في كشف الغطاء ١: ١٦٣.
- [2]. منهم: الشيخ محمد تقي في هداية المسترشدين ١: ٦٧٩-٦٨٣، و صاحب الفصول في الفصول: ٦٩، و القزويني في ضوابط الاصول: ١٥٣، و السيد المجاهد في مفاتيح الاصول: ١٣٢.
- [3]. مرتضى انصارى، مطارح الأنظار، ابوالقاسم بن محمدعلى كلانترى نورى (قم: مجمع الفكر الإسلامى، 1383)، ج 1، 301-300.
- [4]. مثل صاحب الفصول في الفصول: ٦٩، و القزويني في ضوابط الاصول: ١٥٣.
- [5]. راجع فرائد الاصول ٢: ٤٠٠-٤٠٢.
- [6]. انصارى، مطارح الأنظار، ج 1، 302.
- [7]. انصارى، مطارح الأنظار، ج 1، 304.
- [8]. محمد كاظم آخوند خراسانى، كفاية الأصول (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430)، ج 1، 145.
- [9]. محمدحسين نائينى، فوائد الأصول، محمد على كاظمى خراسانى (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376)، ج 1، 156-155.
- [10]. همان، 155.
- [11]. محمدحسين نائينى، أجود التقريرات، ابوالقاسم خويى (قم: مطبعة العرفان، 1352)، ج 1، 113.